

مولدان در اسپانیای اسلامی*

دکتر عبدالله همتی

استادیار دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی

E-mail: hemati@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

استحکام سیاسی و ثبات اجتماعی در اسپانیای اسلامی، که از گروه های دینی، فرهنگی و قومی مختلفی تشکیل می شد، مستلزم آن بود که دولتمردان با سه گروه بزرگ مسلمان آن جا یعنی اعراب، بربرها و مولدان، حسن تعامل داشته باشند. اما از آن جاکه حاکمان اندلس غالباً از سیاست جناحی پیروی می کردند، این جامعه همواره با تنش های سیاسی و ناسازگاری های اجتماعی مواجه بود.

در مقاله حاضر که به مولدان پرداخته شده، نقش آنان در این ناآرامی ها بررسی گردیده و بیان شده که این گروه در جهت مقابله با سیاست های تبعیض آمیز اعراب حاکم بر اندلس، دو گونه واکنش نشان دادند: نخست به اقدامات سیاسی-نظامی روی آوردند و از این رهگذر جایگاه خویش را در جامعه ارتقا بخشیدند و در مرحله بعد از فعالیت های فکری و تبلیغی سود جستند.

کلید واژه ها: اسپانیای اسلامی، اعراب اندلس، مولدان.

* تاریخ وصول: ۱۳۸۴/۱/۱۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۸۴/۶/۲.

مقدمه

جامعه اسلامی اندلس گروه های فرهنگی، قومی و دینی گوناگونی را در بر می گرفت که چنین ساختار اجتماعی پیچیده و متنوعی در سایر نواحی اروپا شناخته بود. در شهرهای اندلس مسلمانان غالباً از سه گروه عمده تشکیل می شدند: ۱- اقوام عرب که گرچه به لحاظ تعداد در مقایسه با دو گروه دیگر کمتر بودند، ولی از نظر تسلط بر تشکیلات سیاسی و اداری و برخورداری از املاک بزرگ و موقعیت های ممتاز در جایگاه برتری قرار داشتند. ۲- بربرها که تعدادشان بیشتر از اعراب بود و شاید در مورد آنان بتوان گفت که توانایی نظامی تنها ویژگی برجسته این گروه بوده است. ۳- مؤگدان یا نومسلمانان اسپانیولی که علاوه بر این که به تدریج از نظر تعداد بر دو گروه مذکور پیشی گرفتند، به لحاظ فرهنگی نیز نقش قابل توجهی ایفا کردند. باید خاطر نشان کرد که در جامعه اسپانیای اسلامی دو گروه غیرمسلمان یعنی یهودیان و مستعرب ها نیز زندگی می کردند که تأثیر آنان در حیات اقتصادی و اجتماعی اندلس بی اهمیت نبوده است.

باید توجه داشت که بحث مؤگدان دارای تنگناهای خاصی است و حوزه ای از تاریخ این سرزمین را در بر می گیرد که به عنوان موضوعی مستقل چندین مورد مطالعه قرار نگرفته است. وقایع نامه هایی که مسلمانان راجع به حوادث اندلس نوشته اند، اغلب مشتمل بر موضوعات سیاسی و نظامی است. در این آثار درباره ساختار اجتماعی و واقعیت های مربوط به آن به ندرت بحث شده است. همچنین، نویسندگان مسلمانی که در اندلس به شرح حال نگاری و تدوین متون ادبی و حقوقی پرداخته اند غالباً از طبقاتی نظیر دبیران، دانشمندان و بزرگانی سخن گفته اند که به نحوی با طبقه حاکم ارتباط داشته اند. اینان نیز آگاهی های قابل ملاحظه ای در مورد همه گروه های جامعه ارائه نداده اند. بنابراین، در میان آثار مکتوب مسلمانان گرچه راجع به اعراب و بربرها خاصه طبقه حاکم و اشراف عرب اطلاعات نسبتاً فراوانی وجود دارد، ولی در مورد مؤگدان که تا سده ۴ق. ۱۰م. از جایگاه اجتماعی مطلوبی برخوردار نبودند کمتر سخن به

میان آمده است.

در قلمرو اسپانیای اسلامی دو گروه، یعنی مولدان و مستعربان، عناصر بومی را تشکیل می دادند. به این دلیل گروه دوم در این جامعه همچنان عقیده خویش را حفظ کرده و به آیین مسیحیت وفادار مانده بود، نویسندگان مسیحی درباره آن آثار متعددی تألیف کرده اند که مهم ترین آن، کتاب تاریخ مستعربان اسپانیا از عبدالملک فرانسسکو خاویه سیمونت است. هر چند وی در این اثر به بزرگ نمایی نقش مستعربان پرداخته، ولی جایگاه آنان را در اندلس مشخص کرده است. اما در مورد مولدان در آثار متعلق به اسپانیای اسلامی فقط مطالب ناقص و پراکنده ای به چشم می خورد حتی مورخان معاصر اسپانیولی نیز عنایت چندانی به آنان نکرده اند. برای نمونه کاگیگاس در اثر خویش با عنوان اقلیت های دینی، نژادی در اسپانیای سده های میانه، اطلاعات نارسایی راجع به این گروه عرضه نموده و او هم بیشتر بحث خود را به مُستعربان اختصاص داده است (Monroe, Islam and the Arab in ..., 1970, p. 236) با این وصف، نگارنده در این مقاله سعی کرده تا گوشه هایی از حیات مولدان را روشن سازد و تاحدودی جایگاه آنان را در جامعه اندلس شناسایی کند.

مولدان

مولد در لغت از ریشه ولد و اسم مفعول باب تفعیل است که به معنای هر چیزی نو پیدا و جدید آمده است؛ مثلاً مردی که عرب اصیل نیست، کلمه ای که در اصل عربی وجود نداشته و تازه پیدا شده، شاعر دوره جدید (بعد از اسلام)، همه اینها را مولد گویند (ابن منظور، ۱۹۹۵: ۳۹۴/۱۵-۳۹۵). اما در این بحث که مراد مفهوم اصطلاحی آن است، مولدان بر گروه خاصی از مسلمانان اندلس اطلاق می شده که دارای منشأ بومی و اسپانیولی بوده اند. قوای اسلامی بعد از فتح اسپانیا همواره ساکنان آن جا را به اسلام ترغیب می کردند و حضور نو مسلمانان را در جامعه مورد تشویق قرار می دادند؛ آن

دسته از یهودیانی که به اسلام می‌گرویدند، آنان را اسلامی می‌خواندند و برای معرفی مسیحیانی که اسلام را می‌پذیرفتند از واژه اسالمه (مفرد آن اسلمی) استفاده می‌کردند (ابن حیان، ۱۹۷۱: ۱۵۶؛ مؤنس، ۱۹۵۹: ۴۲۵). ولی در مورد فرزندان و نوه‌های آنان، اصطلاح مولدان (نومسلمانان) رابه کار می‌بردند (ابن فرضی، ۱۹۸۴: ۶۵۹/۲). در این مفهوم واژه مولد در زبان اسپانیولی به شکل *Muladi* و در نسخه‌های لاتینی سده‌های میانه به صورت *Mollites* آمده است. (Chalmeta, P.EI۲, ۱۹۹۳, vol. VII, p.۸۰۷)

در مورد چگونگی جذب بومیان اسپانیا به اسلام، که مسأله پیچیده اما در خور توجهی است، در میان محققان اتفاق نظر وجود ندارد. فقط می‌توان خاطر نشان کرد که جریان تغییر عقیده بومیان این سرزمین به عوامل متعددی نسبت داده شده که برخی از آن‌ها بدین قرار است: تماس‌های فزاینده مسلمانان با عناصر بومی که گاه به صورت وصلت‌ها رخ می‌داده، وقوع تغییر عقیده را تسهیل می‌کرده است (Arnold, ۱۹۸۸, p.۱۳۶). عوامل اقتصادی و کسب منزلت اجتماعی نیز جذابیت تغییر کیش را برای آنان تشدید می‌نمود. شاید بشود گفت که نظام ارباب و رعیتی موجود در میان مسیحیان اسپانیا هم اثر قابل توجهی در گرایش آنان به اسلام داشته است؛ زیرا اعراب مسلمان با گسترش نظام قبیله‌ای به درون این سرزمین، تا حدودی موفق شدند اشراف بومی و نخبگان محلی را جذب سازمان قبیله‌ای خود کنند که به تبع آن رعایای این اشراف نیز به سوی اسلام تمایل می‌یافتند (Glick, ۱۹۹۹, pp. ۱۸۶-۱۸۹). همچنین باید یادآور شد که انزوای جغرافیایی اسپانیا از سایر مناطق رومی از دوره‌های باستان همواره آن را در معرض نفوذ اندیشه‌ها و عقاید شرقی قرار داده بود: نفوذ فینیقی‌ها و سپس در سده سوم میلادی انتشار مسیحیت، آن‌گاه در سده چهارم میلادی افکار و تصورات یکتاپرستی جامعه یهود وارد آن‌جا شد و در سده پنجم میلادی عقاید ضد تثلیثی یا شبه توحیدی آریوسیست‌ها، پیروان آریوس اسقف اسکندریه که اصل تثلیث را قبول نداشت، در این سرزمین رونقی به سزایافت. در سده هشتم میلادی که مسلمانان در

اسپانیا مستقر شدند، گفته شده که اغلب پیروان عقاید آریوس به اسلام گرایش یافتند؛ ولی آنان که پیرو مسیحیت تثلیثی (کاتولیکها) بودند با عقب نشینی به مناطق شمالی اسپانیا به مقابله با مسلمانان پرداختند. گروه هایی نیز با قبول جزیه با مسلمانان کنار آمدند و به تدریج مستعرب شدند (اولاگوئه، ۱۳۶۵: ۱۴۵-۱۴۷).

در جریان گرایش عناصر بومی به اسلام، که در سطح گسترده ای تاسده دهم میلادی تداوم داشته، گرچه نو مسلمانان به نحو چشمگیری با فاتحان عرب و بربر در آمیختند، اما این تلفیق و آمیختگی به معنای محو فرهنگ ها و تفاوت های اجتماعی نبوده است. بنابراین، مولدان در کنار حفظ برخی از رسوم و عادات خود، پاره ای از سنن اعراب و مسلمانان شرقی را نیز پذیرفتند. بدین سان، آنان به رغم عرب مآب شدن، به گرایش های قومی و پاسداری از هویت ملی خویش هم عنایت داشتند و پیوسته اهتمام می ورزیدند تا در جامعه اندلس به عنوان یک گروه متمایز باقی بمانند (Glick, ۱۹۹۹, ۹۹, ۱۸۷-۱۸۸)، چنان که شماری از نو مسلمانان نام قومی و اسپانیولی خود را حفظ کردند؛ از قبیل بنی کارلو، بنی انگلینو، بنی مارتین و غیره (Imanuddin, ۱۹۸۱, p. ۲۹).

گفتنی است که اعراب حاکم بر اندلس از همان آغاز فرمانروایی در مورد اداره جامعه ای که به لحاظ تنوع دینی، قومی و فرهنگی پیچیدگی های خاصی داشت، از سیاست معقولانه ای پیروی نکردند. آنان به منظور تقویت انسجام اجتماعی نه تنها اقدام مؤثری در جهت فضا سازی مناسب دینی و فرهنگی انجام ندادند، بلکه بی اعتنا به مصالح همه گروه های جامعه به افتخارهای قبیله ای و برتری جویی هایی که میراث عصر جاهلیت بود روی آوردند. سیاستی که معادلات اجتماعی را برهم زد و موجب نا آرامی ها و فتنه های گوناگونی شد. ابتدا بربرها بودند که نسبت به رفتار تبعیض آمیز حاکمان عرب واکنش نشان دادند و در نواحی مختلف اندلس بر ضد آنان قیام کردند (ابن عذاری، ۱۹۹۸: ۵۴/۲-۵۵، Dozy, ۱۹۸۸, p. ۱۴۰). بعدها

مولدان نیز در برابر تبعیض های اجتماعی سکوت را جایز ندانستند و برای مقابله باتفاخرطلبی اشراف عرب از هیچ کوششی دریغ نکردند. آنان در مرحله نخست از اقدام های نظامی سود جستند، ولی از سده ۵ق. ۱۱م. و در پی فروپاشی خلافت امویان اندلس فعالیتشان به صورت فکری و تبلیغی خودنمایی کرد.

قیام ها و شورش های نومسلمانان

استواری حیات سیاسی و ثبات اجتماعی در اسپانیای اسلامی مستلزم آن بود که دولتمردان بتوانند طوری عمل کنند که بین سه گروه عمده مسلمان، یعنی اعراب، بربرها و مولدان، هماهنگی و همبستگی ایجاد کنند. از آن جا که حکمرانان اموی در اداره امور غالباً از شیوه های تبعیض آمیز استفاده می کردند، هرگز موفق نمی شدند شرایطی در جامعه پدید آورند که حاصل آن پیوستگی گروه های مختلف باشد. این در حالی بود که به قول حمیری، اطراف اندلس اسلامی را اصناف کفر (مسیحیان) احاطه کرده بودند (الروض المعطار، ۱۹۸۴: ۳۳) که آنان نیز با بحران آفرینی، ناسازگاری های اجتماعی را تشدید می کردند. در نتیجه، جامعه اندلس همواره با اختلاف های فزاینده مواجه بوده و بروز فتنه با انگیزه های گوناگون از مشخصات آن به شمار می رفته است.

همان گونه که انتظار می رفت مولدان نیز نسبت به سیاست های جناحی حکمرانان اموی لب به اعتراض گشودند و ادعا کردند که چون مسلمانان راستینی هستند باید از حقوق و امتیازهایی نظیر اعراب برخوردار شوند. اما حاکمان عرب نه تنها به خواسته های این گروه وقعی نمی نهادند، بلکه به تحقیرشان می پرداختند و آنان را بنی الحمراء و بنی العبید می خواندند (گرونبام، ۱۳۴۲: ۳۲۷-۳۲۹؛ EI۲, vol. VII, p. ۸۰۸, ۱۹۹۳). این اهانت ها خشم نومسلمانان را برانگیخت و آنان را به سوی برپایی فتنه ها سوق داد. هر چند تا اواخر سده ۲ق. ۸م. در اغلب نا آرامی هایی که

در جامعه اندلس به وقوع می پیوست، بربرها و یا اعراب ناراضی دخالت داشتند؛ ولی از آن پس شورش هایی که رخ می داد، در آن ها نقش عناصر بومی برجسته بوده است. چنین به نظر می آید به تدریج که خودآگاهی مولدان افزایش می یافت، در برابر روحیه غرورآمیز حاکمان عرب، آنان از احساس جسارت و تسلیم ناپذیری بیشتری برخوردار می شدند. سرانجام، در صدد برآمدند تا با ایجاد آشوب های دامنه دار، وضع موجود را تغییر دهند و در اسپانیای اسلامی عدالت اجتماعی برقرار نمایند به طوری که می توان گفت ناآرامی های گسترده ای که در قلمرو امویان اندلس در مدت بیش از یک قرن، یعنی از سال ۱۸۱ق. ۷۹۷م. تا اوایل سده ۱۰/۴ به طول انجامید ناشی از جنبش مولدان بوده است (EI۲, vol. VII, p. ۸۰۸). در واقع انگیزه نو مسلمانان از این قیام ها آن بود که رنج هایی را که اشراف عرب بر آنان تحمیل می کردند از میان بردارند و به برابری اسلامی که فرمانروایان وعده داده بودند تحقق بخشند و مطابق قوانین اسلامی سهم خویش را از قدرت و سایر مزایای اجتماعی به دست آورند.

به لحاظ این که در آثار مربوط به تاریخ اسپانیای اسلامی به اغلب شورش های مولدان پرداخته شده، در این جا فقط به سه مورد آن اشاره می شود. یکی از آن ها قیام بخش غربی اندلس بود که توسط عبدالرحمن بن مروان معروف به جیلیقی (the Galician) هدایت می شد. این جنبش که در حدود نیمه سده ۳ ق. ۹م. از منطقه مآرده (Merida) آغاز شد، دیری نپایید که ناحیه غربی یعنی استان اکسترمادورای (Extremadura) کنونی اسپانیا را نیز فراگرفت (ابن عذاری، ۱۹۹۸: ۱۰/۲ قس: ۲۹, vol. I, p. ۱۹۹۴, the Legacy of muslim Spain) و در جریان آن گروهی از مستعربان (مسیحیان معاهد) هم به مولدان پیوستند. حتی ابن مروان با آلفونس سوم، امیر مسیحی آستوریا و لئون (Asturias-Leon) نیز پیمانی بست تا از مساعدت های وی برخوردار گردد. این ناآرامی چنان در غرب اندلس گسترش یافت که حکومت اموی پس از چندین سال درگیری هم نتوانست آن رامهار کند. از این رو ناگزیر شد تا امارت

بطلیوس (Badajoz) و مناطق اطراف آن را به عبدالرحمن جیلیقی واگذار، مشروط به آن که برآیین اسلام وفادار باقی بماند و از هم پیمانی بامسیحیان اجتناب ورزد (ضبی، ۱۸۸۴: ۳۵۹؛ نصرالله، ۱۹۹۸: ۹۷).

مولدان شورش دیگری نیز در شمال شرقی اسپانیا برپا کردند که سازماندهی آن توسط خاندان بنی قسی (B. kasi) انجام شد. این خاندان از نسل یکی از اشراف گوتی تبار بنام کاسیا (Cassia) بودند که در نیمه اول سده ۲ ق.م. با پذیرش اسلام به جامعه نومسلمانان پیوستند و در دوره حکومت امیر محمد (۲۳۸-۲۷۳ ق.م. ۸۵۲-۸۸۶ م.) با همراهی مولدان منطقه ثغرا علی بارها بر ضد حکومت مرکزی قیام کردند (Dozy, pp. ۳۲۳-۳۱۶). در این ایام مساعی امویان اندلس برای تسلط بر ناحیه شمال شرقی بی حاصل بود؛ زیرا در آن جا مولدان از قدرت قابل توجهی برخوردار شده بودند تا جایی که در اواخر سده ۳ ق.م ۹ بنی قسی محدوده نفوذ خود را پس از امارت امویان و دولت مسیحی آستوریا-لئون، پادشاهی سوم اسپانیا نامیدند (Ibid, pp. ۳۱۱-۳۱۲, Payne, ۱۹۷۳, vol. I, p. ۲۳).

اما گسترده ترین و خطرناک ترین حرکت مولدان، قیام آنان در منطقه جنوبی اندلس به رهبری عمر بن حفصون بود (ابن عذاری، ۱۰۴/۲). این شورش در سال ۲۶۵ ق.م. ۸۷۹ م. در ناحیه مالقه به وقوع پیوست و تا سال ۳۰۵ ق.م. ۹۱۸ م. یعنی حدود چهل سال تداوم یافت. ابن حفصون از سوء مدیریت حاکمان محلی به نحو مطلوبی بهره برداری کرد و بدین وسیله توانست مردم زیادی را با خود هماهنگ سازد و دامنه ناآرامی را در بخش اعظم مناطق جنوبی اسپانیا حتی تا اطراف قرطبه گسترش دهد (Dozy, pp. ۳۲۲-۳۱۶). او به منظور جلب حمایت بیشتر مستعربان، در سال ۲۸۶ ق.م. ۸۹۹ م. اظهار مسیحیت کرد. ولی با این عمل، اغلب حامیان مولد خویش را از دست داد و قدرتش رو به افول نهاد؛ زیرا مولدان برای اصلاح امور جامعه با ابن حفصون همراه شده بودند نه

به قصد مخالفت با اسلام، آنان با اعمال خویش بارها نشان داده بودند که نسبت به این آیین متعهد و وفادارند (Glick, ۱۹۹۹, pp. ۱۸۹-۱۹۰).

در اغلب شورش هایی که نو مسلمانان بر ضد حاکمان عرب اندلس تدارک می‌دیدند، مستعربان نیز شرکت داشتند. علت آن شاید علایق مشترکی بوده که این دو گروه را به هم نزدیک می‌کرده است: یکی این که بیشتر مستعربان هم مانند مولدان به عنوان مستأجر بر روی املاک اشراف عرب کار می‌کردند؛ مورد دیگری که این دو جمعیت را به هم پیوند می‌داد، برخورداری آنان از فرهنگ بومی اسپانیولی بوده است. در عین حال، ائتلاف مستعرب ها و نو مسلمانان غالباً شکننده بوده و نتیجه پایداری را در بر نداشته است. سبب این امر را نیز باید درخواستی ها و اهداف متفاوت این دو گروه جستجو کرد. مولدان از طریق برپایی ناآرامی در صدد بودند تا امتیاز طلبی اعراب را تضعیف کنند و در تشکیلات اداری و حکومتی نیز همانند آنان از سهمی برخوردار شوند. ولی آرزوی اغلب مستعربان آن بود که از تنگناها و فشارهای اقتصادی رهایی یابند.

واکنش فکری مولدان و تظاهر آنان به شعوبی گری

در سده ۴ ق. / ۱۰ م. به هنگامی که عبدالرحمن ناصر برکری حکومت نشست و امارت امویان اندلس به خلافت تبدیل شد، متعاقب آن تحول قابل ملاحظه ای در امور اجتماعی و تشکیلات دولتی پدید آمد. او در جهت ایجاد آرامش در جامعه گام های مهمی برداشت. از جمله اهتمام ورزید خشنودی نو مسلمانان را جلب کند. بدین منظور به نحو چشمگیری قدرت اشراف و زمینداران عرب را کاهش داد و به مولدان و اقوام غیر عرب توجه کرد تا جایی که توسط آنان بوروکراسی درباری به وجود آورد و آن راجانشین تفوق اشراف عرب در سازمان اداری کرد (گرونهام، ۱۳۴۲: ۳۳۰ و ۳۳۱). در این دیوانسالاری شغل کتابت، که در آن مولدان هم نقش داشتند، دارای جایگاه ممتازی بوده چنانکه ابن عبدربه، از نویسندگان این دوره، موقعیت منصب کتابت را بعد از مقام

خلافت ذکر کرده است (ابن عبدربه، ۱۹۹۱: ۱۷۰/۴). افزون بر این، بر اثر آزادی عملی که در این ایام به مولدان اعطاء شده بود، آنان فرصت یافتند تا به وسیله فعالیت های تجاری در شهرهای عمده اندلس مانند قرطبه، اشبیلیه، جیان، مالقه، المریه و بلنسیه منافع فراوانی به دست آورند و تا حدودی محرومیت های اقتصادی گذشته خویش را نیز جبران کنند (Monroe, the Shuubiyya in al- Andalus, ۱۹۷۰, p.۷).

به لحاظ ایدئولوژیکی و فرهنگی هم این ایام آغاز نوعی گسستگی با دوره قبلی بود؛ زیرا قدرت فقهای مالکی مذهب تحت کنترل درآمد و از افزایش نفوذ آنان جلوگیری شد. در نتیجه، تعصبات مذهبی به طور قابل توجهی از جامعه رخت بریست و عصر جدیدی آغاز شد که در آن غلبه با تسامح مذهبی بود حمایت دولت از علم و فلسفه نیز از دیگر ویژگی هایش به شمار می رفت همچنین، در این دوره برای نخستین بار در اندلس شرایطی حاکم گشت که در آن به افرادی نظیر ابن مسرّه آزادی نسبی داده شد تا نظر خود را بیان کنند. محمد بن عبدالله بن مسره جلی (د. ۳۱۹ق.)، که از نسل مولدان بود، از چنین محیطی بهره برداری کرد و در صدد برآمد تا در مقابل آموزه های سنتی مذهب مالکی، تعالیم مساوات طلبانه معتزله و نظریه این فرقه مبنی بر اراده آزاد انسان را آموزش دهد. در همین ایام سایر روشنفکران مولد نیز دیدگاه هایی را مطرح کردند تا به گونه ای تفکر برتری عنصر عرب را در جامعه محوسازند و درباره ملیت اندلسی مفهوم جدیدی ارائه دهند (Ibid, p.۷). از سوی دیگر، برخی از صاحب منصبان وقضات ناحیه و شقه نیز به تقویت آرمان ملی نو مسلمانان پرداختند و از آنان با احساسات پرشوری حمایت کردند (Imamuddin, ۱۹۸۱, p.۲۹).

در عرصه ستیز فکری مولدان بر ضد تفاخر طلبی اعراب، عناصر دیگری که در دوره حکومت عبدالرحمن سوم (۳۰۰ق. ۹۱۳م. - ۳۵۰/۹۶۱) به یاری آنان شتافتند صقالبه بودند. اینان منشأ مختلف جیلیقی، فرانکی، ژرمنی و غیره داشتند که تربیت اسلامی یافته بودند. علاوه بر این که در این ایام صقالبه در میدان سیاست گام نهادند، تعدادی هم

در شمار مردان ادب و اهل قلم درآمدند. یکی از آنان به نام حبیب، در زمان خلافت حکم دوم (۳۵۰ ق.م. ۹۶۱-۹۷۷/۳۶۶) کارش رونق گرفت. از جمله وی کتابی نوشت و در آن به مقابله با اعراب و کسانی پرداخت که منکر برتری های صقالبه بودند. او در این اثر با ذکرتوانایی های مولدان و عناصر اروپایی، بر توسعه ملیت اندلسی و اعتبار بخشیدن به آن تأکید کرد (Monroe, the Shuubiyya in ... , p.۸).

بدین ترتیب، در ایام فرمانروایی حکم دوم نیز مولدان از عنایت های دولت برخوردار بودند. چنان که در همین دوره عده ای از آنان موفق شدند به عنوان محققان برجسته نمودار شوند و یا در مناصب حکومتی نقش مهمی ایفا کنند. به عنوان نمونه می توان به ابوبکر محمد بن عمر، از مورخان سده ۴ ق.م. ۱۰۰۰ اندلس، اشاره کرد؛ کسی که به جهت گوتی تبار بودن به این قوطیه شهرت یافته بود. این مولد در دستگاه حکم دوم به چنان موقعیتی دست یافت که مناصبی مانند قضاوت قرطبه و ریاست پاسبانان این شهر به او واگذار شده بود (Imamuddin , ۱۹۸۱, pp. ۲۹-۳۰; EI۲, vol, VII, p. ۸۰۷).

هر چند مولدان در عصر خلافت امویان اندلس در تشکیلات اداری دارای نفوذ قابل ملاحظه ای بودند و تا حدودی ستون فقرات نیروی کار جامعه را نیز تشکیل می دادند، ولی باز هم احساس می کردند که در نردبان اجتماعی نسبت به اعراب از جایگاه پایین تری برخوردارند تا جایی که برخی از آنان در صدد برآمدند تا برای خویش نسب نامه شرقی جعل کنند و بدین وسیله موقعیت خود را در جامعه ارتقا بخشند.

مثلاً برخی همچون ابن بسام شتتینی (د. ۵۴۲ ق.م.) گفته اند ابن حزم (د. ۴۵۶ ق.م.) که جدش از نو مسلمانان بود و منشأ اسپانیولی داشت ادعا می کرد که نسب وی به جدی شرقی و ایرانی می رسد (الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ۱۹۹۷: ج ۱، القسم الاول المجلد الاول، ص ۱۶۹-۱۷۰).

به دنبال تجزیه قلمرو امویان اندلس در آغاز سده ۱۱ ق.م، اسپانیای اسلامی وارد مرحله دیگری از تاریخ خویش شد که به عصر ملوک الطوائف معروف است. در این دوره عناصر مختلف مجال یافتند تا در صحنه سیاست و یا سایر حوزه ها به خودنمایی بپردازند. در این میان، برای مولدان نیز شرایط مناسبی پدید آمد تا در سطح گسترده ای گرایش های ملی خود را تبلیغ کنند. مرکز این فعالیت های تبلیغی در ناحیه جنوب شرقی اندلس یعنی در منطقه ای بود که صقالبه امارتی تشکیل داده بودند و مولدان و عناصر اروپایی اهتمام می ورزیدند تا سیاست آن را بنا برخواست و سود خود هدایت کنند. این امارت با رهبری مجاهد بن عبدالله عامری شکل گرفت. او که از نومسلمانان بود گام های مهمی در جهت خود مختاری ناحیه دانیه برداشت و در اوایل سده ۱۱ ق.م. در آن جا اعلام استقلال کرد (مراکشی، ۱۹۴۹: ۷۴). تحت حمایت های مجاهد و پسرش علی بود که مولدان تلاش های فکری دامنه داری را بر ضد اقوام عربی اسپانیا آغاز کردند. گوشه هایی از این فعالیت ها که برخی آن ها را جنبش ناسیونالیستی یا شعوبیه اندلسی خوانده اند، در رساله ابن غرسیه (Ibn Garcia) انعکاس یافته است.

(Monroe, the Shuubiyya in ..., ۱۹۷۰, pp.۹-۱۰; Glick, ۱۹۹۹, pp.۱۲۹-۱۳۰)

چنین به نظر می آید که مولدان از سده ۹ ق.م. با شعوبیه شرقی آشنا شده بودند. یکی از آنان به نام محمد بن سلیمان بن محمد معافری (د. ۲۹۶ ق.) که جد اسپانیولی وی از موالی اعراب معافر بود چندی به شرق سفر کرد و از مذاهب عراقی اطلاعاتی به دست آورد. او پس از مراجعت به اندلس، به دفاع از آرمان های نو مسلمانان پرداخت، یا به قول ابن فرضی (ابن فرضی، ۱۹۸۴: ۶۵۸/۲-۶۵۹) در طرفداری از مولدان تعصبی بسیار داشت. ابن عبدربه اندلسی (د. ۳۲۸ ق.) نیز نظر شعوبیه شرقی درباره به برابری اجتماعی بین عرب و عجم مورد بررسی قرار داده است (۱۹۹۱: ۴۰۷/۳-۴۰۸). اما در دوره های اخیر نخستین بار گلدزیهر، مستشرق مجارستانی، بود که از ارتباط بین ملی گرایی اندلسی و شعوبیه شرقی سخن گفت. او در کنفرانس دوم شرق

شناسان که در اکتبر ۱۸۹۹م. در شهر رُم برگزار شد، در ضمن یک سخنرانی به این بحث پرداخت و در همان سال سخنان وی با عنوان جنبش شعوبیه اندلسی در مجله انجمن شرقی آلمان انتشار یافت (نوادرا المخطوطات، ۱۹۹۱: ۲۵۳/۱ قس :

(Monroe , Islam and the Arab the in Spanish scholarship, ۱۹۷۰, p.۹۱).

پیش از این ذکر شد که دربار مجاهد عامری محیطی مناسب برای فعالیت های شعوبی بود، چنان که ابوالحسن علی بن اسماعیل مرسی مشهور به ابن سیده (د. ۴۵۸.ق.) ادیب اندلسی و صاحب فرهنگنامه الْمُخَصَّص که دارای گرایش شعوبی بود به آن جا روی آورد و در نوشته هایش به توصیف برتری عجم بر عرب پرداخت (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۴۵/۱۸-۱۴۶). همچنین، در این جا بود که یکی از نو مسلمانان به نام ابو عامر احمد بن غرسیه رساله ای تدوین کرد که محتوای آن مملو از مدح عجم و ذمّ عرب بود. نسب او به مسیحیان بشکنس، باسک اسپانیا، می رسید و با هدایت و مساعدت صاحب خویش، ابوالجیش موفق مجاهد بن عبدالله عامری، تربیت اسلامی یافت و در ادب عربی به چنان مهارتی نایل شد که مجاهد و پسرش علی، حاکمان دانیه و جزایر شرقی، منصب مهم کتابت را به وی سپردند (ابن سعید، ۱۹۵۵: ۲/۴۰۶-۴۰۷). ابن غرسیه در چنین موقعیتی بود که با استفاده از نوشته های شعوبیه شرقی آرمان های ملی مولدان را به تصویر کشید. او با بیان ویژگی های فردی و اجتماعی عجم یعنی مولدان و نیز عرب ها سعی کرد تا برتری گروه اولی را بر دیگری اثبات کند. گرچه وی در رساله خویش چیزی فراتر از بحث های نویسندگان شعوبیه شرقی مطرح نکرده، ولی با به کارگیری تعبیرهای فنی، اسلوب نگارش آنان را تغییر داده و موضوع های شعوبی را به صناعت های ادبی آراسته کرده است (نوادرا المخطوطات، ۱۹۹۱: ۲۶۶/۱-۲۶۷).

در خور یادآوری است که در شرق اسلامی ابتدا مسائل شعوبیه در قالب بحث های دینی و براساس شعار برابری عرب و عجم مطرح شد. اما هنگامی که اشراف ایرانی در دستگاه خلافت عباسی نفوذ قابل توجهی یافتند، طرفداران حزب شعوبیه با

پیش کشیدن مباحثات اجتماعی و فرهنگی مدعی برتری عجم ها و فروتری اعراب شدند. از این رهگذر برخی از آنان گاه به انتقاد و خرده گیری از اسلام نیز می پرداختند (Goldziher, ۱۹۶۷, p. ۱۳۷; Gibb, ۱۹۶۲, p. ۶۷). در اندلس هم بعد از آن که مولدان در تشکیلات دولتی صاحب نفوذ شدند در برابر اعراب، برتری بومیان اسپانیولی خاصه نو مسلمانان را تبلیغ کردند، با این تفاوت که هیچ گاه آنان به تحقیر اسلام نپرداختند (نوادرا المخطوطات، ۱۹۹۱: ۲۶۷/۱-۲۶۸).

بر اساس تحقیقی، عبدالسلام هارون نشان داده که رساله ابن غرسیه بین سال های ۴۰۶ تا ۴۳۶ هجری نوشته شده و در همان زمان انعکاس وسیعی یافته است (همان، ۲۵۸/۱)؛ زیرا برخی از نویسندگان نسبت به آن واکنش نشان دادند و ردیه هایی بر آن نوشتند و در آن ها ضمن برشمردن امتیازهای اعراب مولدان را نکوهش کردند. چهار مورد از این ردیه ها در کتابخانه اسکوریال اسپانیا محفوظ مانده که شرح آن ها بدین قرار است: یکی را ابوجعفر احمد بن دودی بلنسی تألیف کرده (مقری، ۱۹۹۷: ۲۹۰/۵) و ابن بسام درباره وی می گوید: او را در سال ۴۷۷ ق. ملاقات کردم و در جریان آن اطلاع یافتم که رساله ای در ردّ ابوعامرین غرسیه نوشته است (ابن بسام، ۱۹۹۷: ج ۶، القسم الثالث المجلد الثاني، ص ۷۰۳ و ۷۱۵). ردیه دوم متعلق به ابوالطیب عبدالمنعم قروی (د. ۴۹۳ ق.) است. سومی را هم ابویحیی بن مسعده که در دستگاه حکومت موحدان شیخ جلیلی به شمار می رفته در سده ۶ ق. ۱۲ م. نوشته است. ردیه چهارم نیز با عنوان رساله ثانیه فی الردّ علی ابن غرسیه^۳ از مؤلفی ناشناخته است. ولی احتمال می رود که آن را نیز ابویحیی مسعده نوشته باشد (نوادرا المخطوطات، ۱۹۹۱: ۲۶۰/۱-۲۶۱).

نویسندگان این ردیه ها به سبب آن که مولدان برای اعراب هیچ حرمتی قائل نشده بودند، به شدت از آنان انتقاد کرده و مدعی شده اند که این اعراب به این جمعیت عزت بخشیدند، ولی آنان نشان دادند که نسبت به اربابان عرب خویش عناصر

وفاداری نبوده اند. همچنین، مولدان به علت رنگ پوست، لهجه و زبانشان مورد تحقیر و سرزنش قرار گرفته اند و خاطرنشان کرده اند که آنان در جنگ ها انسان های ناتوان و ترسویی بوده اند. در این ردیه ها بارها مولدان تقبیح شده اند که چرا تمایل هایی مسیحی داشته و یا گاه با پیروان مسیح همکاری می کرده اند و چرا شجره نامه های جعلی وضع می کرده اند تا منشأ قومی خویش را پنهان سازند. (Monroe, the Shuubiyya in al- Andalus, ۱۹۷۰, pp.۳۰-۹۲) گفتنی است که گرچه مولدان با اقتباس از الگوهای شعوبیه شرقی برای مدتی در عرصه فرهنگ و ادب به خودنمایی پرداختند، اما از سده ۶ق. / ۱۲م. به تدریج تمایز قومی بین آنان و سایر مسلمانان اسپانیولی خاصه طوایف عرب به طور فزاینده ای کاهش یافت تا جایی که اطلاق واژه مولد بر گروهی خاص تقریباً از میان رفت (Glick, ۱۹۹۹, p.۲۰۰).

نتیجه گیری

فرمانروایان اموی اندلس از همان آغاز حکومت همانند اسلاف خویش در شرق اسلامی، سیاستی مبنی بر تفوق نژادی اعراب در جامعه اسپانیا اعمال کردند و با بی توجهی به خواسته ها و حقوق اجتماعی مسلمانان غیر عرب که بخش اعظم آنان را مولدان تشکیل می دادند به صورت بارزی از مقتضای عدالت و آنچه که مساوات اسلامی خوانده می شد منحرف شدند. مولدان به منظور مقابله با این شیوه فرمانروایی به اقدام های سیاسی - نظامی روی آوردند و بدین گونه از هر فرصتی سود جستند تا حاکمان عرب را متقاعد سازند که به هویت ملی آنان احترام بگذارند و حقوقشان را رعایت کنند. سرانجام، بر اثر این مبارزه ها، که تا سده ۴ق. / ۱۰م. تداوم داشت موفق شدند تا حدودی به مزایای اجتماعی دست یابند و در تشکیلات اجتماعی نیز سهمی داشته باشند. اما مولدان به این امتیازها اکتفا نکردند و در جهت اعتبار بخشیدن به هویت و ملیت اندلسی خود به شیوه ای فکری و تبلیغی نیز با برتری طلبی اعراب مقابله کردند. آنان

که با الهام از نوشته های شعوبیه شرقی به این روش تمسک جسته بودند از اوایل سده ۱۱ق. و در پی فروپاشی خلافت امویان اندلس در سطح گسترده ای به رواج آن پرداختند. بدین ترتیب بود که در ذکر مطاعن اعراب به مبالغه گراییدند و همان ادعاهای شعوبیه شرقی را بر ضد قوم عرب، اما این بار در اسپانیا، مطرح کردند، به گونه ای که برخی از محققان از این ستیز فکری مولدان با نام شعوبیه اندلسی یاد کرده اند.

منابع

- ابن بسام، ابوالحسن علی بن بسام شنتربنی، *الذخیره فی محاسن اهل الجزیره*، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۴۱۷ق. / ۱۹۹۷م.
- ابن حیان قرطبی، محمد بن یوسف، *المقتبس من أنباء اهل الاندلس*، تحقیق محمود علی مکی، قاهره، ۱۹۷۱م.
- ابن سعید، علی بن موسی بن سعید، *المغرب فی حلی المغرب*، تحقیق شوقی ضیف، قاهره، ۱۹۵۵م.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفرید*، بیروت، ۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م.
- ابن عذاری محمد بن محمد، *اللیان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، تحقیق ج.س. کولان و ایلوی پروونسال، بیروت، ۱۴۱۸ق / ۱۹۹۸م.
- ابن فرضی، ابن الولید عبدالله محمد بن یوسف الازدی، *تاریخ علماء الاندلس*، تحقیق ابراهیم الأبیاری، بیروت، ۱۴۰۴م / ۱۹۸۴م.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، بیروت، ۱۹۹۵م.
- اولاگوئه، ایگناسیو، *هفت قرن فراز و نشیب تمدن اسلامی در اسپانیا*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، ۱۳۶۵ش.

- حمیری، محمد بن عبدالمنعم، *الروض المعطار فی خبر الاقطار*، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۴م.
- ذهبی، محمد بن احمد بن، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط و محمد نعیم العرقسوسی، بیروت، ۱۹۹۳.
- ضبی، احمد بن یحیی، *بغیة الملتمس فی تاریخ رجال اهل الاندلس*، مادرید، ۱۸۸۴م.
- فون گرونباوم، گوستاو ادموند، *وحدت وتنوع در تمدن اسلامی*، ترجمه عباس آریان پور، تبریز، ۱۳۴۲.
- مراکش، عبدالواحد، *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، تصحیح محمد سعید العریان و محمد العربی العلمی، قاهره، ۱۹۴۹م.
- مقری، احمد بن محمد، *نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب*، تحقیق احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۷م.
- مونس، حسین، *فجر الاندلس*، قاهره، ۱۹۵۹م.
- نصرالله، سعدون، *تاریخ العرب السیاسی فی الاندلس*، بیروت، ۱۹۹۸م.
- نوادر المخطوطات*، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.

Arnold, T.W. *the Preaching of Islam: A history of the Muslim Faith*, India, ۱۹۸۸.

Dozy, Reinhart, *Spanish Islam*, tr. by F.G. Stokes, London, ۱۹۸۸.

the Encyclopaedia of Islam, New edition (EI۲), ۱۹۵۶-۲۰۰۰.

Gibb, Hamilton A.R. *Studies on the Civilization of Islam*, London, ۱۹۶۲.

Glick, Thmas F. *Islamic and Christian Spsin in the early Middle Ages*, Princeton University, ۱۹۹۹.

Goldziher, Ignaz, *Muslim Studies*, London, ۱۹۶۷.

Imamuddin, S. M. *Muslim Spain ٧١١-١٤٩٢: A sociological study*, Leiden, Brill, ١٩٨١.

the Legacy of Muslim Spain, ed. by Salma Khadra Jayyusi, Leiden, Brill, ١٩٩٤.

Monroe, James T. *Islam and the Arabs in Spanish scholarship*, Leiden, ١٩٧٠.

Payne, Stanley G. *A history of Spain and Portugal*, the University of Wisconsin, ١٩٧٣.

the Shuubiyya in al-Andalus: the Risala of Ibn Garcia, tr. By James T. Monroe, University of California, ١٩٧٠.